عدالت سلاطین در کلام ربّ‌العالمین

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## عدالت سلاطین در کلام ربّ‌العالمین

## فاروق ایزدی‌نیا

\*\*هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید. آن است سبب نظم عالم و راحت امم.\*\*1

**مقدّمه**

جمال مبارک در آثار مبارکه موضوع عدالت را به کرّات مطرح فرموده، و تعاریف متعدّدی برای آن بیان کرده‌اند. امّا، موضوع عدالت سلاطین و رؤسای ممالک عالم به طور اخصّ مطرح شده و در سورةالملوک و الواح دیگری که تصریحاً یا تلویحاً خطاب به امرای ارض نازل شده آنها را به رعایت عدالت دعوت کرده‌اند.2 در تبیینات حضرت عبدالبهاء نیز این موضوع مشاهده می‌شود.

امّا, در این مقاله فقط آنچه که در سورةالملوک و الواح نازله خطاب به رؤسای ارض نازل شده مورد بررسی قرار گرفته و بنا به موضوع از سایر آثار حضرت بهاءالله استفاده و به تبیینات حضرت عبدالبهاء اشاره شده است. آنچه که توجّه را به خود جلب می‌کند این است که حضرت عبدالبهاء عدالت مذکور در آثار حضرت بهاءالله را از اوّل ابداع الی یومنا هذا بی‌نظیر و مثیل می‌دانند، "در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اوّل ابداع تا حال به خاطری خطور ننموده" (ظهور عدل الهی, ص۵۹).

**تعریف عدالت**3

اگرچه حضرت بهاءالله می‎فرمایند برای عدل مراتب و مقامات و معانی لایحصی موجود است ("للعدل مراتبٌ و مقاماتٌ و معانٍی لایُحصی ولکن إنّا نَرُشُّ علیکم رشحاً مِن هذا البحر لیُطهّرَکُم عن دنس الظّلم و یجعلکم مِنَ المخلصین." – آثار قلم اعلی، ج4، ص253)، امّا دو تعریف در آثار مبارکه مشاهده می‎شود که اوّلی "احقاق حق کلّ ذی‎حقّ حقّه" است ("مقام عدل که اعطای کلّ ذی‎حقٍّ حقَّه است به دو کلمه معلّق و منوط است، مجازات و مکافات." – مائدۀ آسمانی، ج7، ص163 / و نیز آثار قلم اعلی، ج4، ص254). دیگری آن است که انسان آنچه را که برای خود می‎خواهد برای دیگری نیز همان را بخواهد (یا ابن الإنسان ... إن تَکُن ناظراً إلَی العدلِ اختَر لدونک ما تختارُهُ لنفسک..." – حضرت بهاءالله، کلمات فردوسیه، ورق سوم) که در اصطلاح به "قانون طلایی" معروف است. در این مقام خطاب به سلطان ایران می‎فرمایند, "نسئله تعالی بأن یجعلک ناصراً لأمره و ناظراً الی عدله لتحکم علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتک و تختار لهم ما تختاره لنفسک" (الواح ملوک، ص۲۰۱).

امّا در الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض موارد متعدّدی را که آنها باید برای رعایت عدالت مُجری دارند, ذکر می‎فرمایند. بررسی تفصیلی این موارد می‎تواند راهنمای هر حاکمی در جهت حاکمیت عدالت بر قلمرو تحت حکومتش باشد. در مقامی استقرار عدالت را مشروط به همّت سلاطین و قیام آنها به حصول منافع بندگان فرموده‎اند، "إن‎شاءالله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید. اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله‎اند، همّت نمایند و بما ینتفع به مَن علی الأرض قیام فرمایند‎، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منوّر سازد" (لوح مقصود‎، ص۷).

بنابراین آنها را مخاطب قرار داده توصیه می‎فرمایند به دو جند قوی‎، یعنی عدل و عقل‎، اتّکاء داشته باشند‎، "یا معشرالأمراء لیس فی‎العالم جندٌ أقوی مِن العدل و العقل. به راستی می‎گویم جُندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست. طوبی لمَلِکٍ یمشی و تمشی أمامَ وجهه رایه العقل و عن ورائه کتیبةُ العدل. إنّها غُرّه جبین‎السّلام بین الأنام و شامةُ وَجَنَةِ الأمان فی الإمکان" (همان)؛ و شهادت می‎دهند بر این که اگر عدالت مستولی شود‎، کرهء ارض به‎کلّی متحوّل خواهد شد‎، "فی‎الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود‎، ارض غیر ارض مشاهده گردد" (همان‎، ص۸).

حضرت بهاءالله مجازات و مکافات را از طرفی دو ستون برای خیمهء نظم عالم می‎دانند و از طرفی جنود برای استیلای عدالت. بنابراین‎، برقراری نظم در عالم مستلزم استقرار عدالت است و این بدون آن معنا و مفهومی نخواهد داشت. می‎فرمایند‎، "حضرت موجود می‎فرماید خیمهء نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات؛ و در مقام دیگر به لغت فصحی می‎فرماید‎، للعدلِ جندٌ و هو مجازاتُ الأعمال و مکافاتُها. بِهِمَا ٱرتفع خباء النّظم فی العالم و اخذ کلّ طاغٍ زمام نفسِه مِن خشیّه الجزاء انتهی" (همان‎، ص۷).

بنابراین‎، لازم می‎آید که سلاطین به اسّ اساس سیاست پی بَرَند و خود را به آن مزیّن سازند؛ چه که آنچه از بلاها و مصیبات و ظلم و اعتساف که اکنون عالم به آن مبتلا است‎، به علّت نادانی و ناآگاهی خلق است‎، "چه اگر فی‎الجمله آگاه شوند ادراک می‎نمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده به منزلهء آفتاب است از برای جهان" و البتّه "راحت و امنیت و مصلحت کلّ در آن است" (همان‎، ص۱۰). حال‎، آنچه که سبب نورانیت آسمان سیاست می‎شود جز عدل و قسط نیست‎، "آسمان سیاست به نیّر این کلمهء مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است. ینبغی لکلّ آمرٍ أن یَزِنَ نفسَه فی کلّ یومٍ بمیزان القسط و العدل ثمّ یحکم بین النّاس و یأمرهم بما یهدیهم إلی صراط الحکمة و العقل‎، انتهی. این است اسّ سیاست و اصل آن" (همان‎، ص۱۰).

نکتهء دیگر که بسیار حائز اهمّیت است آن که از مصادیق عدالت آن که سلاطین حتّی به خودشان هم نباید ظلم نمایند. کوچک‎ترین حدّ آن نیز در نظر خداوند پسندیده نیست. وقتی که ستمی روا می‎شود‎، فی نفسه ضایع شدن حقّی است و لذا طبق اصل نابخشودنی بودن تجاوز به حقّ‎النّاس (مائده آسمانی‎، جلد ۷‎، ص۱۲۵-۱۱۸)‎، قابل اغماض نخواهد بود‎، "یا أیّها الملوک … ایّاکم أن لاتظلموا علی أحدٍ قدر خردلٍ و اسلکوا سبیل العدل و إنّه لسبیلٌ مستقیم" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض‎، ص۷).

شاید بتوان قانون طلایی را نیز بر تعاریف عدالت افزود و آن این است که انسان آنچنان که می‎خواهد در مورد خود او رفتار شود‎، باید با دیگران رفتار کند. در دو کلام به این نکته اشاره شده است: ۱) "تحکمون بالعدل کما تحکمون علی أنفسکم و لن‎ترضوا لنا ما لاترضونه لکم و تکوننّ من المحسنین" (همان‎، ص۲۰)؛ ۲) "لاتحملوا علی النّاس ما لاتحملوه علی أنفسکم و لن‎ترضوا لأحدٍ ما لاترضونه لکم و هذا خیر النّصح لو أنتم من السّامعین"(همان‎، ص۲۷).

به این نکته نیز باید اشاره شود که اسما مانند لباس هستند و هر کسی می‎تواند خود را مشمول فضل الهی ساخته از آنها استفاده نماید‎، "قل إنّ الأسماء هی بمنزله الأثواب" (آثار قلم اعلی‎ ج۴‎، ص۲۴۷). عدل نیز از آن جمله است و مهم‎تر آن که لباسی است که به هر هیکلی زیبا و برازنده است. انصاف نیز از این مقوله خارج نیست. لذا تلبّس به رداء عدل و انصاف به کلّیّه نفوس توصیه می‎شود که سلاطین نیز در زمرهء آنانند‎، "زیّنوا یا قوم هیاکلَم برداء العدل و انّه یوافق کلّ النّفوس لو أنتم من العارفین. و کذلک الأدب و الإنصاف و أمرنا بهما فی أکثر الألواح لتکوننّ من العاملین" (همان‎، ص۲۴۸). خداوند هر زمان که بخواهد این اسم را از نفسی که لیاقت آن را ندارد اخذ خواهد کرد بی آن که با او مشورتی نماید همانطور که در زمان اعطاء آن مشورتی ننمود: "قل إنّ الأسماء بمنزله الأثواب یزیّن بها مَن نشاء مِن عبادنا المریدین و ننزع عمّن نشاء أمراً مِن لدنّا و أنا المقتدرُ الحاکمُ العلیم و ما نشاورُ عبادَنا فی الإنتزاع کما ما شاورناهم حین الإعطاء" (همان‎، ص۲۴۷). البتّه اگر کسی که به این اسم آراسته شده از حدّ و حدود خود تجاوز ننماید‎، شأن و منزلتش در هر لحظه ازدیاد می‎یابد و شمس عنایت الهی بر او می‎تابد و او را به مدد نردبان انقطاع به مقامی می‎رساند که جز از موجدش حکایت نکند و جز به اذن او سخن نگوید و جز به ارادهء پروردگارش حرکت ننماید. (همان)

حضرت عبدالبهاء در توصیف عدل، بالاخصّ در مورد سلاطین می‌فرمایند, "ثانی صفت کمالیّه عدل و حقّانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیّه و فوائد شخصیّه و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات، بین خلق اجراء احکام حقّ نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنیّ مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجُستن و خیر عموم را خیر خویشتن دانستن؛ خلاصه هیئت جمعیت را به منزلهء شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسّمه انگاشتن و ألم و تأثّر هر جزئی سبب تألّم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقّن نمودن است" (رسالهء مدنیّه, ص۴۶).

**عدل و انصاف**

عدل و انصاف در اکثر موارد در آثار مبارکه به طور مترادف به کار رفته‌اند. فی‌المثل به این بیان مبارک توجّه فرمایید:‎ "عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه. البتّه ارباب دانش در آنچه از قلم اعلی در این ظهور از عربی و فارسی نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء و مرسلین نازل و به انصاف تکلّم کنند و به عدل سخن گویند … ای ربّ زیّنْهُم بطراز العدل و الانصاف" (مائدهء آسمانی‎ ج۷‎ ص۲۳۰). لکن در مواقعی که مطلبی را بیان می‌فرمایند،‎ برای قضاوت‎، مخاطب را به انصاف دعوت می‌فرمایند نه عدالت:‎ "اگر در تو گوشی یافت می‌شود لله بشنو و به حقیقت بشنو و به انصاف بشنو و به اُذُن واعیه بشنو" (مائدهء آسمانی‎ ج۷‎ ص۲۱۱). امّا‎ در بیان انصاف‎ حضرت بهاءالله عدول از آن را خروج از انسانیت می‌دانند و بر این نکته تصریح می‌فرمایند:‎ "ای علی بگو به احبّای الهی که اوّل انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن … مَن لا انصاف له لا انسانیّة له" (اقتدارات‎ ص۴-۲۹۳). و در مقام دیگر مصرّح‎ "یاعلی قل لا انسان الاّ بالانصاف" (پیک راستان‎ ص۹۵).

امّا در مورد تفاوت عدل و انصاف؛ شاید بیان حق گویای آن باشد که عدل اعم از انصاف است؛ یعنی آن را نیز در بر می‌گیرد چه که می‌فرماید،‎ "این خادم از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزیّن فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه می‌نماید و از خطر حفظ می‌کند. اوست سراج وهّاج؛ حق امرای ارض را از نورش منوّر فرماید. انّ الخادم یسئل‌اللهَ بأن یوفّقَ الکلَّ علی ما یحبُّ و یرضی" (مائدهء آسمانی‎ ج۷‎ ص۱۷۳)

**علّت نصیحت سلاطین‎، حبّ جمال قدم به آنها است**

جمال قدم محبّت خالص خود را عرضه می‎دارند و هیچ اجر و مزدی نمی‎طلبند‎، "اسمعوا ما ینصحُکُم به هذا العبد لوجهِ‎الله و مایرید منکم من شیءٍ" (الواح ملوک‎، ص۲۶). بین خود و کسانی که سلاطین را احاطه کرده‎اند این تفاوت را مطرح می‎فرمایند که‎، "إنّ الّذین فی حولک یحبّونک لأنفسهم و الغلام یحبّک لنفسک و ماأراد إلاّ یقرّبک الی مقرّ الفضل و یقلّبک الی یمین العدل" (الواح ملوک‎، ص۱۵۰).

در این مورد هر گونه اتّهام دنیاپرستی و میل به ابقاء اسم را ردّ می‎کنند و حتّی اشاره دارند که در ایّام حیات مقرّ امنی نیافتند که پای خود را آنجا بگذارند(همان‎، ص۱۵۱):

۱- در واقع حضرت بهاءالله مایلند که حضرات سلاطین را به اعلی مقامات هدایت فرمایند؛ به مقامی برسانند که جز تجلّی حضرت معبود نبینند و سلطنت را حقیرترین شیئی مشاهده نمایند که در دست دارند و آن را فقط برای نصرت امر مالک بریّه تحمّل نمایند و نه هوای نفس (همان‎، ص۱۵۰).

۲- فی‎الحقیقه حضرت بهاءالله الواح را صرفاً در دعوت آنها به رعایت عدالت بین رعیت نازل فرمودند‎، "فیا الهی هذا کتابٌ أریدُ أن اُرسِلَهُ الی السّلطان و أنت تعلم بأنّی ماأرَدتُ منه الاّ ظهورَ عدلِه لخلقِک و بروزَ الطافِه لأهلِ مملکتک … أیّد یا الهی حضره السّلطان علی اجراء حدودک بین عبادک و اظهار عدلک بین خلقک" (همان‎، ص۱۵۸).

۳- جمال مبارک مایلند که سلطان از اشیاء فانیه منزّه باشد و به جبروت باقیه وارد شود‎، زیرا منزلت او را به مراتب بالاتر از آن می‎دانند که به امور فانیه از ملکوت باقی محروم مانَد؛ باشد که به آن عوالم توجّه نماید و به اذن الهی در زمرهء حاکمین آن سرزمین وسیع روحانی وارد شود: "فَوَاللهِ لم‎یکن مقصودی فیما ألقیناک إلاّ تنزیهَک عن الأشیاء الفانیّة و ورودک فی جبروت الباقیّة و تکون فیه بإذن‎الله لَمِنَ الحاکمین" (الواح ملوک‎، ص۴۳).

۴- هیکل مبارک مایلند سلاطین به حقّ نزدیک شوند و بدین لحاظ است که کلمات حکیمانه را به آنها القاء می‎فرمایند: "کذلک نُبَیّنُ لک کلماتِ الحکمهِ و نُلقی علیک ما یُقَلِّبُکَ عن شمالِ الظّلم إلی یمین العدل و یهدیک إلی شاطئ قربِ منیر"(الواح ملوک‎، ص۴۲).

**چرا سلطان باید عادل باشد؟**

اوّل آن که‎، حضرت بهاءالله ابتدا این نکته را مشخّص می‎فرمایند که سلطان سایهء خداوند بر روی زمین است و چون "ظلّ از مظلّ" باید حکایت کند‎، و خداوند عادل است‎، لهذا سایهء او نیز باید عدالت پیشه کند که اگر نکند لایق این عنوان نیست: "ملک عادل ظلّ‎الله است در ارض. باید کلّ در سایهء عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند. این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص به بعضی دون بعضی شود؛ چه که ظلّ از مظلّ حاکی است. حقّ جلّ ذکره خود را ربّ‎العالمین فرموده‎، زیرا که کلّ را تربیت فرموده و می‎فرماید فتعالی فضله الّذی سبق الممکنات و رحمته الّتی سبقت العالمین" (الواح ملوک‎، ص۱۶۶). بنابراین آنچه که لایق این مقام عظیم است باید از او ظاهر شود. چنانچه از اجرای آنچه که جمال قدیم الهی به او القاء می‎فرماید خودداری نماید‎، هر آینه از آن شأن بسیار منیع خارج شده است‎، "إنّک ظلّ الله فی الأرض فافعل ما یلیقُ لهذا الشأن المتعالِی العظیم و إنّک إن تَخرُج عمّا ألقیناک و علّمناک لَتَخرُجُ عن هذا الشّأنِ الأعزّ الرّفیع" (همان‎، ص۴۲).

دوم آن که‎، شکر الهی مستلزم جلوگیری از وقوع ظلم است. خداوند سلطان را برگزیده و او را بر بندگان حکومت و حاکمیت بخشیده است؛ پس باید قدر این عنایت الهی را بداند و او را شکر گوید و این شکر جز با محبّت کردن به حبیبان خدا و حفظ بندگان او و صیانت آنها از خائنین میسّر نمی‎گردد: "أنُ ٱشکرِالله ربَّک بما اصطفیک بین بریّته و جعلک سلطاناً للمسلمین و ینبغی لک بأن تعرف قدر ما وهبک الله مِن بدایع جوده و إحسانه و تشکُرَهُ فی کلّ حینٍ و شکرُکَ ربّک هو حُبُّک أحبّائَه و حفظُک عبادَه و صیانتُهم عن هؤلاء الخائنین لئلاّ یظلِمَهم أحدٌ" (سورةالملوک؛ الواح ملوک‎، ص۳۸)

سوم آن که در شأن سلطان و حاکم بر مردم نیست که ظلم کند و ناس را به عدل امر نماید. کلام او فی نفسه نفی خود او است‎، "إنّ الّذین یظلمون و یأمرون النّاس بالعدل یکذّبهم بما یخرج من أفواههم اهل الملکوت و الّذین یطوفون حول عرش ربّکم العزیز الجمیل" (الواح ملوک‎، ص۱۱۰).

چهارم آن که‎ حق به این علّت سلاطین را به تدیّن دعوت می‎کند که نظم و عدالت بر عالم حاکم شود‎، چه که "سستی ارکان دین سبب قوّت جهّال و جرأت و جسارت" می‎شود و اشرار را بر جامعه حاکم می‎کند و نهایتاً سبب هرج و مرج می‎گردد. (کلمات فردوسیه‎، مجموعه اشراقات‎، ص۱۱۹) وقتی که هرج و مرج حاکم شود‎، لاجرم ضعفا مورد ظلم و ستم واقع می‎شوند و عدالت بالمرّه فراموش خواهد شد.

پنجم جذب قلوب مردم است. قلوب انسانی را با محبّت و عدالت می‎توان تسخیر کرد‎، امّا با سرنیزه نمی‎توان. لذا زمانی که جمال قدم موضوع قلّت عساکر را مطرح می‎فرمایند این نکته را نیز ذکر می‎کنند که‎، "امید آن که آن حضرت بر نور عدل بیفزایند. لعمرالله عدل جندی است قوی؛ اوست در مقام اوّل و رتبهء اولی فاتح افئده و قلوب و اوست مبیّن اسرار وجود و دارای رایت محبّت وَ جود"(لوح شیخ نجفی‎، ص۲۴).

ششم لزوم اصلاح عالم است. جمال قدم در مواضیع مختلف فرموده‎اند که برای اصلاح عالم آمده‎اند و جمیع نفوس از برای اصلاح عالم خلق شده‎اند. عدل و انصاف را دو حارس برای حفظ عباد می‌دانند که از آن دو علّت صلاح عالم و حفظ امم ظاهر می‌شود (ظهور عدل الهی‎، ص۵۹). لذا به اصحاب مجالس توصیه می‎فرمایند که لوجه‎الله وارد مجلس شوند و بین ناس به عدل خالص حکم نمایند و در آنچه که سبب اصلاح عالم می‎شود تدبّر و تکلّم فرمایند. چه که هیکل عالم مانند هیکل انسان است که صحیح خلق شده امّا به علّت آنچه که "اسباب المختلفة المتغایرة" می‎نامند به مرض مبتلا شده و علّت اصلی آن هم خودخواهانی هستند که ادّعای طبابت دارند امّا از طبابت بویی نبرده‎اند؛ نه خیر خود را می‎دانند و نه مصلحت عباد را. تنها راهی که برای صحّت آن وجود دارد اتّحاد اهل عالم است بر شریعت واحده. لهذا قیام این پزشک‎نمایان علیه مصلح عالم و مسجون ساختنش در اخرب دیار معالجهء هیکل بیمار را به تعویق انداخته است. (لوح ملکه انگلیس‎، الواح ملوک‎، ص۱۳۴-۱۳۳)

هفتم آن که چون جمال قدم مایلند احترام سلاطین و فرمانروایان ارض محفوظ ماند و ملاحظهء شئون آنها را مِن عندالله می‎دانند و در اثبات آن به کلمات انبیاء و اولیاء استناد می‎فرمایند‎، مایل نیستند به علّت عدول از عدالت این مقام زائل شود و خدشه‎دار گردد. چه که آیهء مبارکهء قرآن مجید در اطاعت از خداوند‎، رسولش و صاحبان امر را در رتبهء اولی ائمّهء اطهار و در رتبهء ثانی ملوک و سلاطین می‎دانند‎، مشروط بر آن که در زمرهء ملوکی باشند که "به نور عدلشان آفاق عالم منوّر و روشن است" و مایلند "از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند" (لوح شیخ نجفی‎، ص۶۶)؛ چه که "سلطان عادل عندالله اقرب است از کلّ" (همان‎، ص۶۸).

هشتم احاطهء جنود غیب و شهاده است برای نصرت سلطان عادل. این وعدهء حقّ است و البتّه شکّی در اجرای آن نیست. وقتی خداوند سلطان عادل را نصرت فرماید‎، او در جمیع امورش مؤیّد خواهد بود. (سورهالملوک‎، الواح ملوک‎، ص۳۹)

نهم آن که وقتی عدالت برقرار گردد‎ البتّه موجب حصول رضایت رعایا می‌گردد. رعیت از سلطان خود انتظار دارد که امنیت و راحت او را فراهم کند که این هر دو منوط به رعایت عدل است. اگر رعایت نگردد بیم آن می‌رود که رعیت طغیان نماید و سر به شورش بردارد که فی نفسه خطری است برای حکومت. به این علّت است که می‌توان عدالت را به نوری تشبیه کرد که سبب حفظ از خطرات است و امرای ارض را نورانی می‌کند: "عدل سراجی است که انسان را در ظلمت دنیا راه می‎نماید و از خطر حفظ می‎کند؛ اوست سراج وهّاج حقّ؛ امرای ارض را از نورش منوّر فرماید. إن الخادم یسئل‎الله بأن یوفِّقَ الکلّ علی ما یحبّ و یرضی" (مائده آسمانی‎، ج۷‎، ص۱۷۳).

**عواقب ظلم**

در کنار این امور‎، جمال قدم عواقب ظلم را هم گوشزد می‎فرمایند که مبادا حضرات سلاطین از غفلت به هلاکت افتند. شاید بتوان بر سبیل اجمال به نُه نکته اشاره کرد:

۱- از طرفی به قطع ریشهء مفسدین و مجازات ظالمین به طور اعمّ اشاره دارند؛ چه که خداوند در کتاب خود مقدّر فرموده که ظالمین را به ظلمشان مأخوذ خواهد داشت: "قل إنّ اللهَ قَدَّرَ فی الکتاب بأن یأخذَ الظّالمین بظلمهم و یقطعَ دابر المفسدین". البتّه این افعال فی نفسه دارای اثری در روی زمین است که فقط چشم پاک بیند و گوش لطیف شنود: "فاعلموا بأنّ لمثلِ هذه الأفعال بنفسها أثرٌ فی المُلکِ و لن‎یعرِفَه أحدٌ إلاّ مَن فتح‎الله عینه و کشف السّبحات عن قلبه و جعله مِن المهتدین" (الواح ملوک‎، ص۳۲).

۲- از طرف دیگر وعید حق به سلاطین آن که اگر به نصایح الهی عمل نکنند عذاب از جمیع جهات آنها را احاطه خواهد کرد و عدالت الهی در مورد آنها اجرا خواهد شد به نحوی که ابداً قدرت مقاومت نخواهند داشت و البته عجز آنها ظاهر خواهد شد: "و إن لن‎تستنصحوا بما أنصحناکم فی هذا الکتاب بلسانٍ بدعٍ مبین یأخُذُکُم العذاب مِن کلّ الجهات و یأتیکم‎الله بعدله إذاً لن‎تقدرون أن تقوموا معه و تکوننّ مِن العاجزین" پس از آنها می‎خواهند که هم به خودشان رحم کنند و هم بر بندگان: "فارحموا علی أنفسکم و أنفس العباد ثمّ احکموا بینهم بما حکم‎الله فی لوح قدسٍ منیع الّذی قُدّر فیه مقادیر کلّ شیء و فُصّل فیه مِن کلّ شیء تفصیلاً و ذکریً لعباده الموقنین"(الواح ملوک‎، ص۹).

۳- وعدهء بعث نفوسی توسّط خداوند که برای مطالبه حقوق از دست رفتهء مظلومین قیام خواهند کرد و برای آنها سوگواری خواهند کرد و حتّی به قتل اعدای خداوند مبادرت خواهند ورزید (الواح ملوک‎، ص۳۲). این نفوس برای محو جمیع آثار ظلم قیام خواهند کرد و جمیع اطراف و اکناف ارض به اسم این نفوس مزیّن خواهد شد‎، چه که خطاب به اسم عادل الهی وعده فرموده است‎، "أن یا هذا الإسم أنِ افتخر فی نفسک بما جعلناک مشرق عدلنا بین العالمین. فسوف نبعث منک مظاهراً فی المُلک و بهم نطوی شراع الظّلم و نبسط بساط العدل بین السّموات و الأرضین و بهم یمحو الله آثار الظّلم عن العالم و یزیّن أقطار الآفاق بأسماء هؤلاء بین العالمین. اولئک الّذین یتبسّم بهم ثغر الوجود من الغیب و الشّهود و هم مرایا عدلی بین عبادی و مطالع أسمائی بین بریّتی و بهم تقطع أیادی الظّلم و تقویّ أعاضد الأمر کذلک قدّرنا الأمر فی هذا اللّوح المقدّس الحفیظ" (آثار قلم اعلی‎، ج۴‎، ص۲۴۷).

۴- محرومیت از بهترین زینتی که خداوند برای آنها مقدّر فرموده است و آن اسم عادل خداوند است برای ملوک؛ خوشا به حال پادشاه و فرمانروایی که هیکل خود را به این زینت بیاراید و بین مردم به حقّ خالص حکم کند؛ یعنی به آنچه که خداوند در کتابش حکم کرده است. هیچ زیوری زیباتر و بهتر از عدالت برای ملوک نیست. خطاب به اسم عادل خداوند می‎فرمایند: "أن یا ذلک الإسم إنّا جعلناک زینةً للملوک. طوبی لهم أن یزیّنوا هیاکلهم بک و یعدلوا بین النّاس بالحقّ الخالص و یحکموا بما حکم‎الله فی کتاب المحکم القدیم. ماقُدّر لهم زینةً أحسن منک و بک یظهر سلطنتهم و یعلو ذکرهم و یذکر أسمائهم فی ملکوت‎الله العزیز العظیم" (همان‎، ص۲۴۸).

۵- هر آن که محروم از عدالت باشد‎، گویی در روی زمین عریان است‎، هر چند که حریر و دیبا بر تن داشته باشد. جمال مبارک این محرومیت را بر سلاطین نمی‎پسندند و به اسم عادل خداوند می‎فرمایند‎، "مَن جعل نفسه محروماً منک إنّه عُریٌّ بین السّموات و الأرض ولو یلبس حرر العالمین" (همان).

۶- ظلم تاریکی است و عدل روشنایی. اگر سلاطین به اجرای عدالت نپردازند ظلمت ارض را احاطه می‎کند. اگر سلاطین به اجرای امر مهمّ عدالت موفّق شوند‎، جمیع بلاد و مدن را روشن و منیر خواهند ساخت و البتّه این فضل الهی است بر آنها‎، "أن یا معشر الملوک زیّنوا رؤسکم بأکالیل العدل لیستضئ من أنوارها أقطار البلاد. کذلک نأمرکم فضلاً مِن لدنّا علیکم یا معشر السّلاطین" (همان).

۷- اگر این سلاطین خود را از این فضل محروم نمایند‎، البتّه خداوند نفوس دیگری را ظاهر خواهد ساخت که بر کرسی عدل جالس شوند و بین ناس آنگونه حکم کنند که بر خودشان حکم می‎کنند و البتّه اینگونه ملوک از بهترین مردمان محسوب خواهند شد‎، "فسوف یُظهرُالله فی الأرض ملوکا یتّکئون علی نمارق العدل و یحکمون بین النّاس کما یحکمون علی أنفسهم. اولئک مِن خِیَرَة خلقی بین الخلائق أجمعین" (همان).

۸- و آخرین نکته آن که جمال مبارک بعد از جمیع این وصایا می‎فرمایند آنچه که به کسی امر می‎فرمایند خیر او در دنیا و آخرت است والاّ خداوند از جمیع اشیاء بی‎نیاز است و از اجرای عدالت توسّط سلاطین نه او را نفعی می‎رسد و نه ضرری. حضرتش به اسم عدل بر جمیع اشیاء تجلّی می‎فرماید هر کس خواست از آن نوری برگیرد و بر روشنی خود بیفزاید و هر کس نخواست در ظلمتی آشکار باقی بماند‎، "انّه ماأمر نفساً إلاّ بما هو خیرٌ لها و ینفعها فی الآخرة و الأولی و إنّه بنفسه لغنیٌّ من عملِ ذی‎عملٍ و عن عرفان کلّ عالم خبیر. إنّ الله قد تجلّی بهذا الإسم فی هذا اللّوح علی کلّ الأشیاء. طوبی للّذین استضائوا بأنواره و الّذین فازوا به اولئک مِن عبادنا المقرّبین".

9- بذر عدالت کاشته شده و لاجرم شجرهء عدل رشد و نموّ خواهد کرد‎‎، "إنّا غرسنا بأیادی القدرة فی هذا الرّضوان أشجارَ العدل و أسقیناه بمیاه الفضل فسوف تأتی کلّ واحدةٍ بأثمارها. کذلک قضی الأمر و لامردّ له مِن لدنّا إنّا کُنّا آمرین" (همان‎، ص۲۴۸).

**موارد گوناگون عدالت سلاطین**

جمال مبارک سیرهء ملوک عادل را مطرح می‎سازند و آن را القاء می‎فرمایند تا سلاطین عالم از "شِمال الظّلم الی یمین العدل"توجّه کنند و به این وسیله به شاطئ قرب خداوندی نائل گردند. (الواح ملوک‎، ص۴۲) امّا مواردی که به عنوان عدالت ملوک تصریح شده به تفکیک مطرح می‎شود:

۱- **نهی از اسراف و تحمیل به رعیت**: یکی از موارد مشهود در کلّیّه دربارهای سلاطین و رؤسای جمهور و حُکّام ارض‎، تجمّل‎گرایی از طرفی و جاه‎طلبی در افزودن بر قدرت عساکر و جاه و جلال ظاهری از طرف دیگر است. این موارد از سویی فاصلهء بین حکّام و رعایا را زیاد می‎کند؛ از طرفی بر کبر و غرور آنها و تحقیر رعایا می‎افزاید؛ و از طرف دیگر اجباراً تأمین مخارج به عهدهء رعایا گذاشته می‎شود. چون لذّت‎طلبی و بلندپروازی بشر انتهایی ندارد‎، لابدّ بر این است که این هزینه‎ها روز به روز افزایش می‎یابد و در نتیجه رعیت روز به روز متحمّل رنج بیشتری می‎شود تا این هزینه‎ها را تأمین کند و نهایتاً از حدّ توانایی او فراتر می‌رود. آیا ملوک می‎توانند آنچه را که برای خود نمی‎پسندند برای دیگران بپسندند؟ لذا حق به ملوک امر می‎کند که این ظلم را بر رعایا نپسندند‎، "یا معشر الملوک انّا نراکم فی کلّ سنةٍ تزدادون مصارفکم و تحملوها علی الرّعیّة. إنْ هذا إلاّ ظلم عظیم. إتّقوا زفرات المظلوم و عبراته و لاتحملوها علی الرّعیّة فوق طاقتهم و لاتخربوهم لتعمیر قصورکم. أنِ اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسکم." (لوح ملکه‎، الواح ملوک‎، ص۱۳۷) از آن گذشته نفس اسراف نیز عندالحق مردود است و در شأن سلطان و فرمانروا نیست که به اسراف روی آورد‎، مصارفش را افزایش دهد و آن را بر رعیت تحمیل کند‎، "اتّقوا الله و لاتسرفوا فی شیءٍ و لاتکوننّ من المسرفین و عَلِمنا بأنّکم تزدادون مصارفکم فی کلّ یومٍ و تحملونها علی الرّعیّة و هذا فوق طاقتهم و إنَّ هذا لًظلمٌ عظیم. إعدلوا یا أیّها الملوک بین النّاس و کونوا مظاهر العدل فی الأرض و هذا ینبغی لکم و یلیق لشأنکم لو أنتم من المنصفین" (الواح ملوک‎، ص۹).

۲- **ممانعت از ظلم و گرفتن حقّ مظلوم از ظالم**: مطلب دیگر آن که شایسته است سلطان ناظر بر احوال رعایا باشد و ظالمین را از عمل خود منع نماید. اِعمال قدرت در ممانعت از ظلم است نه تعدّی بر دیگران. فخر و مباهات در مقابله با قدرتمندان و ستمگرانی است که از قدرت خود سوء استفاده می‎کنند و بر ضعفاء بیداد می‎کنند. اگر احدی بر احدی ظلمی روا دارد‎، حاکم باید بدون جانبداری از طرفی‎، حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد و او را مجازات نماید. چه اگر به این موفّق نشود‎، به چه امری می‎تواند مباهات کند‎، "أحکموا … بالعدل و کونوا من العادلین و إن لن‎تمنعوا الظّالم عن ظلمه و لن‎تأخذوا حقّ المظلوم فبأیّ شیءٍ تفتخرون بین العباد و تکوننّ من المفتخرین" (همان‎، ص۱۰). خداوند زمام امور خلق را به دست سلاطین سپرده تا بحق حکم کنند‎، عدالت را برقرار کنند تا آثار دادگری آنها در بین مردم ظاهر شود. اگر به موجب کتاب خدا عمل نکنند‎، خسران نصیب آنها خواهد گشت و اسم آنها به عدل برده نخواهد شد‎، "ینبغی لکم بأن تمنعوا الظّالم عن ظلمه و تحکموا بین النّاس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلائق اجمعین. إنّ الله قد أودع زمام الخلق بأیدیکم لتحکموا بینهم بالحقّ و تأخذوا حقّ المظلوم عن هؤلاء الظّالمین. و إن لن‎تفعلوا بما أُمرتُم فی کتاب‎الله‎، لن‎یُذکر أسمائکم عنده بالعدل و إنّ هذا لَغبنٌ عظیم" (همان‎، ص۱۵).

3- **رعایت حال مهاجرین**: جا به جایی نفوس انسانی به دلائل مختلف از دیرباز وجود داشت امّا با ازدیاد وسائل ارتباطی افزایش یافته است. کسب علم‎، برخورداری از رفاه‎، فرار از ظلم، گریز از کشورهای جنگ‌زده و ویران‌شده و علل دیگر می‎تواند سبب شود کسانی وطن خود را ترک کنند و در دیار دیگر قصد توطّن نمایند. در مواردی مشاهده شده که احساسات ملّی‎گرایی و نژادپرستی و سایر تعصّبات سبب شده که حُکّام کشوری مانع از ورود و سکونت اتباع کشورهای دیگر شوند؛ یا اگر اجازه توطّن می‎دهند‎، تبعیضاتی بین آنها و سکنهء کشور قائل می‎شوند که به نوعی ظلم بر تازه‎واردین است. جمال قدم از سلاطین می‎خواهند که به اینگونه نفوس امکان استقرار دهند و بر آنها ظلم روا ندارند‎، "إیّاکم أن لاتظلموا علی الّذینهم هاجروا إلَیکُم و دخلوا فی ظلّکم. اتّقوا الله و کونوا مِن المتّقین" (همان‎، ص۸).

4- **رعایت حال فقرا**: محروم‎ترین و ضعیف‎ترین قشر هر جامعه‎ای معمولاً فقرا هستند. نه دستشان به جایی می‎رسد و نه فریادشان را کسی می‎شنود و نه توان آن را دارند که در مقابل اقویا قیامی نمایند و حق خود را بستانند. فقرا امانت الهی هستند؛ هر گونه ظلم و ستم به آنها در واقع خیانت در امانت است. به هر حال وقتی خداوند امانتی را دست کسی می‎سپارد‎، روزی خواهد رسید که در مورد امانتش سؤال خواهد کرد و حقّ او را خواهد گرفت. حق می‎فرماید‎، "إعلموا بأنّ الفقرا أمانات‎الله بینکم. إیّاکم أن لاتخونوا فی أماناته و لاتکوننّ من الخائنین. ستُسئلون عن أمانته فی یوم الّذی تُنصَبُ فیه میزان العدل و یؤتی کلّ ذی‎حقٍّ حقّه و یوزَن فیه کلّ الأعمال مِن کلّ غنیّ و فقیر" (همان‎، ص۹).

5- **استفاده از نعمت‎های دنیا به قدر کفایت**: نعمت‎های الهی در عالم بسیار است و هر کسی را قدری لازم تا امورش بگذرد و زندگی‎اش تأمین گردد. استفاده بیش از حدّ از طرفی مانع از رعایت حدّ اعتدال در مورد خود شخص، و از طرف دیگر سبب جلوگیری از بهره‎مندی دیگران از نعمت‎های الهی می‎گردد. لهذا احسن و اولی آن که هر آنچه حاصل می‎شود به اندازهء کفایت مصرف شود و زیاده بر آن به دیگران واگذار گردد که حقّ فرمود‎، "خذوا من الدّنیا علی قدر الکفایة و دعوا ما زاد علیکم" (همان‎، ص۱۴). انبار کردن مازاد بر نیاز و افزودن بر مال و منال‎، یعنی آنچه که به هیچ وجه بعد از این جهان مفید به حال احدی نخواهد بود‎، خلاف رضای الهی است. لذا‎، باید آن را به دیگران که نیاز دارند و بهره‎ای از آن ندارند‎، واگذار نمود.

6- **رعایت انصاف**: "انصاف از شئونات عدل است". جمال مبارک در لوحی به امضاء خادم‎الله می‎فرمایند‎، "این خادم از حقّ جلّ جلاله می‎طلبد عالم انسان را به عدل و انصاف مزیّن فرماید؛ اگرچه انصاف هم از شئونات عدل است" (مائده آسمانی‎، ج۷‎، ص۱۷۳). با استفاده از انصاف است که آدمی به چشم خود می‌بیند و به معرفت خود پی به حقایق می‌برد (کلمات مکنونه عربی، فقره 2). حضرت بهاءالله اوّلِ انسانیت را انصاف می‌دانند و جمیع امور را به آن منوط می‌کنند (اقتدارات‎‎، ص۲۹۳). حتّی در بیانی شخص بی‌انصاف را از انسانیت عاری می‎دانند‎، بقوله تعالی‎، "قل أن أنصفوا یا اولی‎الألباب مَن لا إنصافَ لَه لا إنسانیّةَ له" (همان‎‎، ص۲۹۴). لذا بر حکّام است که در جمیع امور به این صفت متّصف شوند‎، "ثمّ انصفوا فی الأمور و لاتعدلوا عن حکم العدل و لاتکوننّ من العادلین" (همان‎، ص۱۴).

در واقع بنا به تعریف حضرت بهاءالله‎، انصاف عبارت است از "خروج العبد عن الوهم و التّقلید و التّفرّس فی مظاهر الصّنع بنظر التّوحید و المشاهدة فی کلّ الأمور بالبصر الحدید" (مجموعه الواح طبع مصر‎، ص۳۶). لهذا بر سلطان واجب است در مظاهر صنع‎‎، که رعایا نیز از آن جمله‎اند‎، یکسان بنگرد و تیزبین باشد؛ مبادا به تقلید از سایرین که در مورد نفسی نظر می‎دهند‎‎، بپردازد و همان را بگوید که آنها می‎گویند. چه بسا به علّت حبّ یا بغض شخص‎‎، فردی از رعایا مظلوم واقع شود.

7 - **نهی از پیروی از نفس و هوی و ترک اصول الهی**: جمال مبارک در سورةالبیان به نکته‎ای اشاره دارند که عدالت ابتدا باید در مورد خود شخص مرعی گردد و سپس در مورد دیگران رعایت شود‎، "أنِ اعدلوا علی أنفسکم ثمّ علی النّاس لیظهر آثار العدل مِن أفعالکم بین عبادنا المخلصین" (آثار قلم اعلی‎، ج۴‎، ص۱۱۴). در خطاب به سلاطین می‎فرمایند که اتّباع نفس و هوی ظلمی است که انسان بر خویشتن و همچنین بر سایرین روا می‎دارد و لذا ابتدا باید خود را از هواجس نفسانی خلاصی بخشد تا بتواند مظهر عدالت در بین خلق باشد‎‎، سپس عدل و داد را اجرا نماید. بیان مبارک چنین است‎، "أتأخذون أصولکم و تضعون أصول‎الله وراء ظهورکم و إنّ هذا لَظلمٌ عظیم علی أنفسکم و أنفس العباد لو تکوننّ من العارفین. قل إن کان اصولکم علی العدل فکیف تأخذون منها ما تهوی به هویکم و تدعون ما کان مخالفاً لأنفسکم ما لکم کیف تکوننّ من الحاکمین. أکان مِن اصولکم بأن تعذّبوا الّذی جائکم بأمرکم و تخذلوه و تؤذوه فی کلّ یومٍ بعد الّذی ماعصیکم فی اقلٍّ مِن آن…" (الواح ملوک‎، ص۱۹).

8- **نهی از حکم در امری که به آن علم ندارند**: وقتی که بدون علم به امری حکمی صادر شود‎، بیم آن می‎رود که تهمت به افراد و افترا بر بندگان خدا باشد. از آن گذشته‎‎، ظنّ بردن به کسی صریحاً در قرآن نهی شده و حتّی گناه محسوب شده است که فرمود‎، "یا أیّها الّذین آمَنوا اجتنبوا کثیراً مِنَ الظّنّ إنّ بعضَ الظّنّ إثمٌ" (سوره الحَجَرات (۴۹)‎، آیه ۱۲). فی‎ الحقیقه مبادرت به این عمل شامل ارتکاب به چندین گناه می‎شود، از جمله افترا‎، و ضمن آن که در صورتی که حکم صادره منافی با حقیقت باشد روا داشتن ظلم است، "ما لکم کیف تحکمون فیما لیس لکم به من علمٍ و تفترون علی العباد و تظنّون ظنّ الشّیاطین و کیف یکون ذلک بعد الّذی أنهی اللهُ عنه عباده فی کتاب قدسٍ حفیظ الّذی نُزّل علی محمّدٍ رسول‎الله و خاتم النّبیّین" (همان‎، ص۲۲).

9– **نهی از استکبار به خدا و احبّایش**: استکبار به خداوند فی نفسه عمل شیطان است و استکبار به احبّای الهی انسان را از خاک پست‎تر می‎سازد. البتّه این مورد را در لوح قناع نیز خطاب به حاجی محمّدکریم‎خان اثیم نیز فرموده‎اند که‎، "علیک بالخضوع عند احبّاءالله ربّ الآخره و الأولی … لو تمشی بلاحذاء و تنام بلاوطاء و تنوح فی العراء لخیرٌ لک مِن أن تُحزِنَ مَن آمن و هدی…" (مجموعه الواح طبع مصر‎، ص۷۷) امّا خطاب به ملوک می‎فرمایند‎، "إیّاکم أن لاتستکبروا علی الله و احبّائه ثم اخفضوا جناحکم للمؤمنین الّذین آمنوا بالله و آیاته و تشهد قلوبهم بوحدانیته و ألسنتهم بفردانیّته و لایتکلّمون إلاّ بعد إذنه؛ کذلک ینصحکم بالعدل و نذکّرکم بالحقّ لعلّ تکوننّ من المتذکّرین" (الواح ملوک‎، ص۲۷-۲۶).

۱۰– **نهی از سپردن امور به دست وزراء خائن**: اگر سلطان و حاکم در انتخاب اطرافیانش دقّت ننماید و به چاپلوسی‎های عدّه‎ای و سعایت‎های عدّهء دیگر گوش دهد‎، البتّه نتواند به عدل حکومت کند. چه که اینگونه نفوس تابع هوای نفس خود هستند. لذا‎، شرط نیکویی کردن با ناس آن است که زمام امور به دست نفوس عادله‎ای سپرده شود که رائحهء ایمان از آنها به مشام می‎رسد؛ باید با کسانی به مشورت بنشیند که مظهر امانت و دیانت باشند؛ راست بگویند و جز به حقّ یقین سخن نگویند. کسی که به امانت الهی‎، یعنی فقرا و رعایا خیانت نماید‎، البتّه به سلطان نیز خیانت خواهد نمود و از هیچ کاری رویگردان نیست و در امور مردم ابداً تقوی پیشه نخواهد کرد. (همان‎، ص۳۷-۳۶)

11– **لزوم نظارت بر کلّیّه امور و رسیدگی به آنها**: سنّت الهی رعایت عدالت است و خلاف آن سنّت ظالمین ارض. باید که سنّت الهی را به تمام وجود رعایت نمود؛ زمام امور را در کف کفایت گرفت؛ شخصاً از جمیع امور استفسار کرد و از هیچ امری غفلت ننمود: "أن یا مَلِک اتّبع سنَنَ‎الله فی نفسک و بأرکانک و لاتتّبع سنن الظّالمین. خُذ زمامَ أمرک فی کفّک و قبضه اقتدارک ثمّ استفسر عن کلّ الامور بنفسک و لاتغفُل عن شیءٍ و إنّ فی ذلک لَخیرٌ عظیم"(همان‎، ص۳۸) .

12- **نهی از بخشش به افراط**: اگر سلطان به رعایایش بیش از حدّ انفاق نماید‎، درحقّ آنها ظلم نموده است‎، چه که آنچه مازاد بر نیاز دریافت می‎کنند‎، یا به پس‎انداز کردن اختصاص می‎یابد یا زینتی برای خودشان و خانه‎هایشان تهیّه می‎کنند یا به اموری اختصاص می‎دهند که به آن نیاز ندارند و در نتیجه طریق اسراف می‎پویند‎، بقوله تعالی‎، "لاتُفرِط فی الأمور؛ فاعمل بین خدّامک بالعدل ثمّ أنفق علیهم علی قدرٍ یحتاجون به لا علی قدر الّذی یکنِزونه و یجعلونه زینهً لأنفسهم و بیوتهم و یصرِفونه فی أمور الّتی لن‎یحتاجوا بها و یکوننّ من المسرفین" (همان‎، ص۴۰-۳۹). شاید توضیح حضرت عبدالبهاء در مورد اسراف تبیینی بر بیان فوق به حساب آید‎، "اسراف همیشه انسان را ملول و سرگردان نماید … هر چیزی برای رفع احتیاج است‎، حتّی خوراک‎، ولی زیاده از احتیاج سبب افسردگی و کسالت و منتهی به مرض و علّت گردد" (بدایع‎الآثار‎، ج۲‎، ص۵-۲۳۴).

13- **نهی از تبعیض**: مبادا تبعیضی روا شود و کسی مورد انفاق بیش از حدّ واقع گردد که به ذخیرهء درآمدهایش پردازد و دیگری محروم شده محتاج گردد. ملوک نصیحت می‎شوند که‎، "فأعدل بینهم علی الخطّ الإستواء بحیث لن‎یحتاج بعضهم و لن‎یکنِزَ بعضُهُم و إنّ هذا لَعدلٌ مبین" (الواح ملوک‎، ص۴۰). حضرت بهاءالله این حالت را در استانبول مشاهده فرمودند و آن را دون شأن سلطان دانستند‎، چه که می‎فرمایند‎، "إنّا لمّا وردنا المدینة وجدنا بعضهم فی سعة و غناء عظیم و بعضهم فی ذلّة و فقرٍ مبین و هذا لاینبغی لسلطنتک و لایلیق لشأنک؛ اسمع نُصحی ثمّ أعدل بین الخلق لیرفع‎الله اسمک بالعدل بین العالمین" (همان).

14- **نهی از مسلّط کردن اقویا بر ضعفا و نهی از مسلّط کردن آدم‎های دون‎پایه بر بلندپایه:** شاید یکی از وسائل حفظ سیطره بر خطّهء تحت حکومت آن باشد که امور عظیمه به دست نفوس ضعیفه سپرده شود و نفوس قویّه به امور جزئیه گمارده شوند. در این حالت نفوس دنی و کوته‎فکر بر نفوس روشن‎ضمیر و بلندهمّت تسلّط می‎یابند و نه تنها ظلمی روا می‎شود‎، بلکه امور مملکت نیز دستخوش اختلال می‎گردد. لذا حضرت بهاءالله توصیه می‎فرمایند‎، "لاتجعل الأعزّة تحت أیدی الأذلّة و لاتُسلّط الأدنی علی الأعلی کما شهدنا فی المدینة و کنّا من الشّاهدین" (همان‎، ص۴۰).

15- **تحقیق در مورد وضعیت فقراء**: اگرچه این فقره را حضرت بهاءالله به نوع دیگر مطرح فرموده‎اند‎، امّا نظر به آن که اغنیاء گاه با پایمال کردن حقوق فقراء خود را به اعلی مدارج ثروت و مکنت می‎رسانند‎، حضرت بهاءالله سلطان را مأمور می‎فرمایند که نگذارد ثروتمند شدن بعضی نفوس به قیمت تخریب رعیت تمام شود. به او انذار می‎فرمایند که از نالهء سحرگاهی فقرا بترسد مبادا از غفلت به هلاکت افتد؛ طریق شفقت در پیش گیرد‎، چه که کنز حقیقی سلطان همانا فقرا هستند و باید آنها را حفظ کرد. لذا باید در هر سال‎، بلکه در هر ماه به تفحّص در وضعیت آنها بپردازد و نکتهء مهمّ آن که هر نفسی که به قیمت محرومیت فقرا به ثروت و غنا دست می‎یابد در زمرهء سارقین محسوب می‎شود‎، بقوله تعالی: "إیّاک أن لاتعمرَ هؤلاء و تخرّب الرّعیة. إتّقّ مِن ضجیج الفقراء و الأبرار فی الأسحار و کن لهم کسلطانٍ شفیق؛ لأنّهم کنزُک فی الأرض. فینبغی لحضرتک بأن تحفظَ کنزَک من أیدی هؤلاء السّارقین. تجسّس مِن أمورهم و أحوالهم فی کلّ حولٍ بل فی کلّ شهرٍ و لاتکن عنهم لمن الغافلین" (همان‎، ص۴۱-۴۰).

16– **به حساب کشیدن نفس خود**: سلطان عادل باید همیشه و در همه حال نفس خود را به حساب بکشد و ببیند چه کرده و در چه طریقی قدم گذاشته است. در کلمات مکنونه عربی به این نکته اشاره‎ای است که‎، "حاسب نفسک قبل أن تحاسب" که امر الهی خطاب به کلّیّه نفوس است. امّا در خطاب به سلاطین به طور اخصّ آنها را مکلّف به این کار می‎فرمایند و نحوهء انجام دادن و حتّی زمان آن را نیز توضیح می‎دهند. سلطان باید نفس خود را‎، گویی شخص دیگری جز خودِ او است‎، در مقابل خود قرار دهد و میزان الهی را در مقابل چشمش قرار دهد و اعمال خود را بی‎طرفانه به قضاوت بنشیند؛ چه که اگر چنین نکند در روزی که قلوب از خوف عدالت الهی به تشویش می‎افتد و زانو‎ها به لرزه در می‎آید‎، به حساب او رسیدگی خواهد شد. بیان حق چنین است‎، "ثمّ انصُب میزان‎الله فی مقابله عینیک ثمّ اجعل نفسَک فی مقام الّذی کأنّک تراه ثمّ وزّن أعمالَک به فی کلّ یومٍ بل فی کلّ حینٍ و حاسب نفسَک قبل أن تحاسَب فی یوم الّذی لن‎یستقرّ فیه رِجلُ أحدٍ مِن خشیةالله و تضطرب فیه أفئده الغافلین…" (همان‎، ص۴۱).

۱۸– **رعایت اعتدال**: در بحثی که از عدالت در لوح مقصود مطرح فرموده و به موارد عدیده اشاره دارند بر لزوم اعتدال در جمیع امور تأکید می‎فرمایند‎، امّا آن را تفصیل نمی‎دهند‎، بقوله تعالی: "در جمیع امور باید رؤسا به اعتدال ناظر باشند؛ چو هر امری که از اعتدال تجاوز نماید‎، از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حرّیّت و تمدّن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است‎، اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علّت ضرّ گردد" (ص۱۴). در این مقام در لوح دیگری تأکید می‎فرمایند که اگر نفسی به عدل متمسّک باشد ابداً از حدود اعتدال تجاوز نمی‎نماید‎، "إنّ الّذی تمسّک بالعدل‎، إنّه لایتجاوز حدود الإعتدال فی أمرٍ مِن الأمور و یکون علی بصیره مِن لدی البصیر" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله‎، ص۲۲۰). و در همانجا اشاره دارند که تمدّنی که هواداران علم و فضل و صنایع به آن می‎نازند و مباهات می‎کنند‎، اگر از حدّ اعتدال تجاوز کند نقمت و مشقّت برای بشر به ارمغان خواهد آورد. اگر در حدّ اعتدال باقی بماند مبدأ اصلاح است و اگر تجاوز کند مبدأ فساد می‎شود و شهرهای جهان را به آتش خواهد کشید.

در پایان کلام اشارتی به این بیان می‎شود که حضرت بهاءالله انذار می‎فرمایند که اگر سلاطین به آنچه که به آنها نصیحت شده عمل نکنند‎، آتش عذاب از جمیع جهات آنها را آنچنان احاطه خواهد کرد که ابداً توان مقابله نخواهند داشت و البتّه عجزشان ظاهر و آشکار خواهد شد. (الواح ملوک‎، ص۹) و البتّه جزای ظالمین مأخوذ شدن و قطع ریشهء آنها است‎، بقوله تعالی‎، "قل أنّ الله قدّر فی الکتاب بأن یأخذَ الظّالمین بظلمهم و یقطعَ دابر المفسدین" (همان‎، ص۳۲).

چنانچه عدل را رعایت نمایند‎، البتّه خداوند به جنود ظاهر و باطن آنها را نصرت فرموده در امورشان مؤیّد خواهد داشت: "إنّک لو تجری أنهار العدل بین رعیّتک لَیَنصرک الله بجنود الغیب و الشّهاده و یؤیّدک علی أمرک و إنّه ما مِن إلهٍ إلاّ هو له الأمر و الخلق و إنّ إلیه یَرجِعُ عملُ المخلصین". (همان‎، ص۳۹)

از نکات بسیار جالب برتری سلاطین است بر علماء جاهل و ظالم؛ حضرت بهاءالله که شدّت ظلم علما و قساوت آنها را مشاهده فرموده‎اند‎، سلاطین را به آنها ترجیح می‎دهند و حتّی در مقامی می‎فرمایند اگر علما بر مسند حکومت تکّیّه زنند معنای ظلم مشهود خواهد شد‎، بقوله تعالی‎، "در جمیع امور واحوال ناظر به حکمت باشید و شایسته نیست نسبت به دولت حال احدی به کلمهء نالایقه تکلّم نماید. فی‎الحقیقه با اعراض علما و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده‎، حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده؛ در هر صورت دولت رعایت اهل ملّت را می‎نماید‎، چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامّهء خلق شود‎، نزد دولت مقبول نبوده و نیست‎، چه‎، باید حفظ تخت و بخت خود نماید. این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان به نیکویی شده. اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان می‎شد‎، آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح می‎گشت. کاش شیخ حسین ظالم و مظلوم شیراز را می‎دیدید؛ یکی اسمش مظلوم که صدهزار ظالم پناه برده و می‎برد به خدا از شرّ او و علم او؛ کذلک یکلّمک ربّک و یمزح لتفرح و یفرح کلّ عبد بصیر‎، انتهی" (آثار قلم اعلی‎، ج۷‎، ص۱۹۸). و در مقام دیگر در مورد سیّد صادق سنگلجی می‎فرمایند‎، "سیّد کاذب که به صادق در ارض طاء معروف‎، اگر سلطان بود یوم اوّل آن مظلومان را [محبوسین بهائی در طهران به سال ۱۳۰۰] شهید می‎نمود. حال باید جمیع در حقّ سلطان [ناصرالدّین‎شاه] دعا نمایید و تأیید بخواهید" (اسرارالآثار خصوصی‎، ج۴‎، ص۲۳۹).

نکتهء آخر آن که جمال قدم کلّ اعمال را منوط به عرفان به ظهور فرموده‎، شخصی را که از آن عدول نماید مظهر ظلم دانسته‎اند. می‎فرمایند عدل و دادی که ارکان ظلم از آن مضطرب می‎شود و ستون شرک منعدم می‎گردد همانا عبارت از اقرار به این ظهور منیع است که در فجر آن شمس بهاء از افق بقاء طالع شده است و اگر کسی ایمان نیاورد از حصن عدل خارج شده و اسمش در زمرهء ظالمین در لوح محفوظ ثبت خواهد شد و اگر کسی به اندازهء زمین و آسمان به عمل خیر توفیق یابد و بین مردم تا ابدالآباد عدالت را برقرار کند و در این امر منیع توقّف نماید به خودش ظلم نموده و از جمله ظالمین محسوب است. چه که این ایّام ایّام عدل است که به حقّ و حقیقت ظاهر شده و باید که احدی خود را از آن محروم ننماید‎، "قل إنّ عدل الّذی تضطرب منه أرکان الظّلم و تنعدم قوائم الشّرک هو الإقرار بهذا الظّهور فی هذا الفجر الّذی فیه أشرقَت شمس البهاء عن افق البقآء بسلطانٍ مبین و من لم‎یؤمن به إنّه قد خرج عن حصن العدل و کُتب اسمه مِن الظّالمین أنِ ارتقبوا یا قوم أیّام العدل و أنّها قد أتت بالحقّ إیّاکم أن تحتجبوا منها و تکوننّ من الغافلین" (آثار قلم اعلی‎، ج۴‎، ص۲۵۴).

آنچه که حائز اهمّیت است نهی سلاطین است از غَرّه شدن به خزائن خود و امر به توسّل به ذیل الهی: "لاتطمئنّ بخزائنک فاطمئن بفضل‎الله ربّک ثمّ توکّل علیه فی أمورک و کن من المتوکّلین. فاستعِن بالله ثمّ استغنِ مِن غنائه و عنده خزائن السّموات و الأرض. یعطی مَن یشاء و یمنعُ عمّن یشاء لا إله إلاّ هو الغنیّ الحمید. کلّ فقرآء لدی باب رحمته و ضعفاء لدی ظهور سلطانه و کلٌّ مِن جوده لَمن السّائلین" (الواح ملوک‎،‎ ص۳۹).

امّا این نیز مهلتی دارد؛ نه آن که چون رسول موت آمد سلطان به خود آید و آهنگ رجوع کند تا به جبران مافات توفیق یابد‎: "فسوف یعلم حین الّذی یأتیه الموت و یدور عیناه مِن سطوه القهر و یقول هل لی مِن رجوعٍ لأستغفِرَ عمّا فعلتُ؛ إذاً یُضرَبُ علی فمه طین الهاویه و کذلک قُدّر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدیر" (مائده آسمانی، ج۷‎، ص۵۳-۵۲).

به هر حال ملوکی مبعوث خواهند شد که به اعانت احبّای حقّ برخواهند خاست: "فسوف یبعث الله مِن الملوک مَن یعینُ أولیائه إنّه علی کلّ شیءٍ محیط و یُلقی فی القلوب حُبّ أولیائه و هذا حتمٌ مِن لدن عزیزِ جمیل" (الواح نازله خطاب به ملوک ص۲۱۶).

شاید بی‎مناسبت نباشد که دستی به دعا برداریم تا خداوند سلاطین آفاق را به اجرای عدالت در این مُلک فانی موفّق و مؤیّد دارد:

الهی الهی و سیّدی و سندی و مقصودی و محبوبی أسألُکَ بِالأسرارِ الّتی کانت مکنونهً فی علمک و بالآیات الّتی منها تضوّع عرفُ عنایتک و بأمواج بحر عطائک و سماء فضلک و کرمک و بالدّماء الّتی سُفِکت فی سبیلک و بالأکباد الّتی ذابت فی حبّک أن تؤیّدَ حضرهَ السّلطان بقدرتک و سلطانک لیظهرَ منه ما یکون باقیاً فی کتبک و صحفک و ألواحک. أی ربّ خُذ یدَه بِیَدِ اقتدارک و نوّره بنور معرفتک و زیّنه بطراز أخلاقک إنّک أنت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا إله إلاّ أنت الغفور الکریم

**یادداشت‌ها**

1. حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص۱۰
2. رجوع کنید به شاپور راسخ، "مضامین عمده در الواح مبارکۀ جمال ابهی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا"، سفینۀ عرفان، دفتر چهارم، صفحات 33-49
3. در باب مفهوم عدل به مطلب مستوفایی که جناب دکتر راسخ تحت عنوان "مفهوم عدل در آثار مبارکۀ بهائی" مرقوم نموده‌اند و در دفتر دهم سفینۀ عرفان، صفحات 187-201 درج شده مراجعه نمایید.